

تشخص در دیدگاه فلاسفه

فاطمه رامشینی^۱، اکرم جوادی^۲، امیر بهرادفر^۳

^۱آموزگار آموزش و پرورش جوبین، دانشجوی کارشناسی ارشد الهیات گرایش فلسفه و حکمت اسلامی، دانشگاه آزاد سبزوار

^۲آموزگار آموزش و پرورش سبزوار، فوق دیپلم آموزش ابتدایی

^۳دانشجوی کارشناسی رشته ی علوم تربیتی گرایش آموزش ابتدایی، دانشگاه فرهنگیان، مرکز علامه طباطبائی سبزوار

چکیده

هدف از پژوهش حاضر بررسی تشخص در دیدگاه فلاسفه می باشد. این مقاله به روش کتابخانه ای گرد آوری شده است. به همین منظور در ابتدا به تعریف مختصری از تشخص پرداختیم و سپس تشخص را از دیدگاه برخی از فلاسفه بزرگ مانند ابن سینا، ملاصدرا، فارابی، علامه طباطبائی و دونز اسکوتوس مورد بررسی قرار دادیم. هم-چنین به ویژگی های تشخص از دیدگاه دو تن از فلاسفه پرداختیم که این ویژگی ها به دو دسته ی ویژگی های اصلی از نظر فرفوربیوس و ویژگی های سلبی از نظر بوئیوس تقسیم می شدند. هم چنین قاعده تشخص در متون فلسفی و کلامی در مبحث معاد از دیدگاه ملاصدرا و توحید را از دیدگاه آشتیانی نیز مورد تحلیل و بررسی قرار دادیم. در پایان نیز ملاک تشخص ماهیت که برای نخستین بار فارابی فیلسوف بزرگ اسلامی راه حل صحیحی برای مسئله ی ملاک تشخص ماهیت، ارائه داده است را بررسی کرده و سپس تفاوت تشخص و تمیز را نیز بیان کردیم. در قسمت نتیجه گیری نیز به مقایسه، تحلیل و بررسی دیدگاه ها پرداختیم.

واژه های کلیدی: تشخص، دیدگاه فلاسفه، ویژگی ها، قواعد، تمیز

مقدمه

تشخیص از جمله مسائل مبحث متافیزیک است و از نظر آن در کتاب متافیزیک به طور گذرا مورد اشاره قرار داده است. گارسیا (۱۹۹۴) معتقد است که ورود این مسئله به جریان بحثهای جاری فلسفی از زمان بوئسیوس (۴۸۰ - ۵۲۴ میلادی) به بعد و در ارتباط با مسئله تثلیث و بعضی دیگر مسائل کلامی مسیحیت آغاز می شود (Garcia, ۱۹۹۴).

اگر مسئله تشخیص صرفاً بعنوان یک مسئله متافیزیکی تلقی شود، این مسئله در وهله نخست برای فیلسوفانی مطرح خواهد بود که در زمینه کلیات به نحوی معتقد به جهان بینی افلاطونی هستند. از نظر این فلاسفه از آنجا که واقعیت متعلق به جهان کلیات است و افراد و اشخاص جزئی نه متعلق به قلمرو «بود» بلکه متعلق به عالم «نمود» ند لازم است توضیح داده شود که کثرت و تشخیص افراد متعلق به یک نوع مادی به سبب چیست. در فلسفه اسلامی نیز می توان ملاحظه کرد که طرح مسئله بی ارتباط با پایداری رئالیسم افلاطونی و تداوم اعتقاد به واقعیت کلیات در قالب وجود قبل الکنزه آنها در علم الهی نیست. نحوه طرح مسئله نیز غالباً این منشأ افلاطونی را مشخص می کند. مثلاً در رساله فی تشخیص در یک مورد مسئله بدین عبارت مطرح شده است: «و ذهب بعضهم الی ان الشخص ای ما به یصیر النوع شخصاً موجوداً...» و یا در شوارق الالهام لاهیجی با بکارگیری تعابیری نزدیک به آنچه ذکر شد می نویسد: الماهیه النوعیه من حیث هی نفس تصورها غیر مانعاً من الشکره و الشخص منها نفس تصورها مانعاً منها، و لابد فیه من امر زاید و هو ما به منع تصورها عن الشکره و هو المراد من الشخص (لاهیجی، ۱۳۷۲). یعنی نفس تصور یک ماهیت بخودی خود مانع از «مشترک فیه» بودن نیست. اما فرد آن ماهیت این چنین نیست، یعنی تصور آن مانع از شرکت و حمل بر کثیرین است.

بوئسیوس، که او را آخرین فیلسوف دوران روم قدیم و اولین فیلسوف قرون وسطی می شمارند، در رساله خود در باب تثلیث این مسئله را مطرح کرده است که چگونه است که از یک معنای نوعی واحد اشخاص متعدد می تواند وجود داشته باشد؟ فلاسفه مسیحی کوشیده اند تا با تحقیق در باب مفاهیم جزئیت، جوهر و تشخیص مسئله وحدت اقاوینم ثلاثه را در خداوند مفهوم کنند. مسائل دیگری که به مسئله تشخیص مربوط می شد مسئله معاد و بقای روح پس از مرگ است. قابل توجه است که در اوائل دوره فلسفه جدید و در زمان لایب نیتس هم هنوز جنبه کلامی مسئله مطرح است. معروف است که ابن رشد و پیروان او بر این عقیده بوده اند که فقط یک نفس کلی وجود دارد و نفوس جزئی پس از مرگ بدان باز می گردند، و بر این عقیده بوده اند که بقای نفس به صورت شخصی وجود ندارد. لایب نیتس در نقدی که از این نظر ابن رشد به عمل آورده است خاطر نشان می کند که نقد او در دفاع از شریعت و اعتقاد به بقای روح افراد بگونه شخصی است.

دونز اسکوتوس به آراء ابن سینا بیش از توماس آکوینی وفادار بود و در سخنان او مناط تشخیص موجود خارجی را جستجو میکرد. اسکوتوس برخلاف توماس که بیشتر از واژه «سی ذات و ماهیت استفاده میکرد، واژه «ی طبیعت را ترجیح میداد (ژیلسون، ۱۳۸۵). ابنسینا برای نخستین بار میان کلی طبیعی و عقلی و منطقی تفکیک کرد و ماهیت لایب بشرط را با کلی طبیعی معادل گرفت. دیدگاه ابنسینا بر مدرسیان قرن سیزدهم تأثیر زیادی داشت و دونز اسکوتوس، هم در باب کلیات و ارتباط آنها با مسأله تشخیص، آراء ابنسینا را مورد توجه قرار می داد (طالب زاده، ۱۳۹۰).

سوارز (۱۹۸۲) معتقد است که در برخی از فلاسفه قرون وسطی، و تقریباً همه فلاسفه معروف قرن هفدهم انگلیس، مسئله تشخیص به عنوان یک مسئله فلسفی مطرح نمی شود. فیلسوفانی همچون لاک، فرانسیس بیکن، و هابس که در آنها آثار رئالیسم افلاطونی بکلی زایل و قسمی نومیالیسم - نظریه ای که بر اساس آن فقط جزئیات موجودند - را پذیرفته اند مسئله تشخیص نزد آنها یک مسئله مهم فلسفی بشمار نمی رود. هر چند نزد آنها هنوز مسائل مرتبط دیگری از قبیل مسئله تمیز و مسئله اینهمانی اشخاص بعنوان مسائل فلسفی مورد بحث است (Suarez, ۱۹۸۲).

اژه ای (۱۳۷۸) در پژوهشی با عنوان تشخیص در فلسفه صدرالماتلهین، به این نتیجه دست یافت که در بخشی از موضوع نظر صدرالماتلهین، با نظر ارسطو، ابن سینا، خواجه نصیرالدین طوسی و از جمله توماس آکوئیناس در میان فلاسفه مغرب، یکسان است و این ویژگی نظر او در جامعیتی است که از اصل قرار دادن وجود به عنوان سبب تشخیص شیء حاصل گردیده است.

طالب زاده (۱۳۹۰) در پژوهشی تحت عنوان دونز اسکوتوس و مسأله تشخیص، به این نتیجه رسیده است که دونز اسکوتوس، الهی‌دان و فیلسوف قرن سیزدهم و چهاردهم میلادی اهل اسکاتلند با الهام از سخنان ابن‌سینا و برداشت خاصی از آن و با قول به تشکیک در وحدت، مراتبی از آن را در اشیاء مورد توجه قرار داد و طبعیت لابشرط را به وحدت کمتر و شیء متشخص را به وحدت بالعدد توصیف کرد، این نظریه که به نظریه «صور متمایز» مشهور است، مناط تشخیص را در هویات خارجی تبیین می‌کند و آن را نهایتاً در مفهوم «هذائیت» متحقق می‌داند.

ذهبی (۱۳۹۲)، در مقاله ای با عنوان مسئله تشخیص از منظر خواجه طوسی و ملاصدرای شیرازی، به این نتیجه دست یافت که پرسش از تشخیص در فلسفه اسلامی بر خلاف فلسفه مسیحی، در بستری کاملاً فلسفی جوانه زد و آهسته آهسته رشد کرد. شکل ساده آن در آثار فارابی و ابن سینا دیده می‌شود و شکل کامل‌شده آن در نوشته بهمنیار. در ادامه، سهروردی با رویکردی کاملاً متفاوت به آن نگرست و در مبنا و دلیل، از مشائیان فاصله گرفت. پس از سهروردی، مسئله تشخیص، بیش از همه، در ذهن و زبان خواجه طوسی و ملاصدرای شیرازی بروز و نمود پیدا کرد. در بحث تشخیص، اختلافات ملاصدرا و خواجه طوسی، بیش از مشترکات آن‌هاست. مجموعه مباحث تشخیص را در چهار بحث زیر می‌توان جای داد: مبادی تصویری تشخیص، مبادی تصدیقی تشخیص، ملاک تشخیص، و توجیه این ملاک. هرچند خواجه نصیر و صدرالمآلهین در مبادی تصدیقی، تقریباً دیدگاهی مشترک دارند، در یکی از مبادی تصویری بحث تشخیص، یعنی معقولات ثانوی، اختلافشان جدی است. در ملاک تشخیص، خواجه به سه ملاک اشاره می‌کند و ملاصدرا آن سه را به پنج مورد افزایش می‌دهد؛ در میان سه ملاک مشترک بین خواجه و صدرالدین شیرازی، یک ملاک محل نزاع این دو حکیم را میرهن می‌کند و آن ملاک، «ماهیت» است. بر مبنای نظر خواجه، ماهیت شایستگی آن را دارد که ملاک تشخیص باشد، ولی به نظر ملاصدرا، این شأنیت از آن وجود است نه ماهیت.

اکبریان و حسنی (۱۳۹۲) در مقاله ی خود تحت عنوان نقد مبنای مابعدالطبیعی خودگرایی اخلاقی بر مبنای تشخیص از نگاه صدرا به این نتیجه دست یافتند که از نظر ملاصدرا، «تشخص» از آن وجود خارجی اشیا است و همان وجود، حقیقتاً کثیر و، در عین حال، حقیقتاً واحد است. نتایجی که در این مقاله حاصل می‌گردد این است که، اولاً: نه تنها «تشخص»، مبنای متافیزیکی محکمی برای خودگرایی اخلاقی نخواهد بود، بلکه، ثانیاً: دیدگاه‌های بنیادین مابعدالطبیعی ملاصدرا در باب تشخیص و تشکیک، می‌تواند به عنوان نوعی مقدمه یا مبنای مابعدالطبیعی برای فلسفه اخلاقی تلقی گردد که قائل به رعایت توازن میان منافع خود و منافع دیگران است. درایتی (۱۳۹۴) در پژوهش خود تحت عنوان ملاک تشخیص در فلسفه ارسطو: صورت یا ماده؟، به این نتیجه رسیده است که، مفسران فلسفه ارسطو در این باب که از نظر وی ملاک تشخیص موجودات به چیست، اختلاف نظر دارند. عمده مفسران صورت یا ماده را و برخی ماده مکیف یا صورت متحقق را ملاک تشخیص از نظر ارسطو می‌دانند. در این مقاله ابتدا به بررسی تفاوت کاربرد مفاهیم تشخیص، هوهویت و تکثر در متون ارسطو خواهیم پرداخت. این سه مفهوم گرچه پیوند نزدیکی با هم دارند اما عدم درک تفاوت بین آن‌ها، مفسران را در داوری در خصوص ملاک تشخیص به اشتباه انداخته‌است. سپس یک به یک عباراتی از متون ارسطو که مفسران مختلف در تأیید ادعای خویش در خصوص ملاک تشخیص در نظر ارسطو بدان‌ها متوسل می‌شوند یا می‌توانند متوسل شوند بررسی می‌کنیم و نقاط ضعف ادعاهای مختلف را نشان می‌دهیم. در نهایت به این پرسش خواهیم پرداخت که آیا اساساً مسئله ملاک تشخیص مسئله‌ای ارسطویی است یا خیر. به همین منظور در این پژوهش سعی شده است تا دیدگاه صاحب نظران مختلف را در مورد تشخیص بیان کنیم و آن را از جوانب مختلف مورد بررسی قرار دهیم.

سؤال‌های پژوهش

۱. تشخیص چیست؟
۲. دیدگاه صاحب‌نظران فلسفه در مورد تشخیص چیست؟
۳. ویژگی‌های تشخیص چیست؟
۴. قاعده تشخیص چیست؟

۵. ملاک تشخیص چیست؟

۶. تفاوت تشخیص و تمییز چیست؟

روش پژوهش

مقاله‌ی حال حاضر موضوع تشخیص را مورد مطالعه قرار می‌دهد. این مقاله به روش کتابخانه‌ای گردآوری شده است. تحقیق کتابخانه‌ای در تمامی تحقیقات علمی مورد استفاده قرار می‌گیرد، ولی در بعضی از آن‌ها در بخشی از فرایند تحقیق، یعنی مطالعه‌ی ادبیات و سوابق پژوهشی، از این روش استفاده می‌شود و در بعضی از آن‌ها موضوع تحقیق از حیث روش، ماهیتاً کتابخانه‌ای است و از آغاز تا انتها، متکی بر یافته‌های تحقیق کتابخانه‌ای است (حافظ نیا، ۱۳۹۱). در این نوع تحقیق، بیشتر محقق در پی آن است که با استفاده از دیدگاه‌ها و نظریه‌ها، راهکارها و مدل‌هایی که دیگران مطرح کرده‌اند به آگاهی جدیدی دست یابد و از این طریق به پرسش خود پاسخ دهد. با توجه به این که در گذشته، منابع اطلاعاتی در کتابخانه‌ها بودند که پژوهشگران باید آن‌ها را مرور و بررسی می‌کردند، این نوع تحقیق به کتابخانه‌ای مشهور شده است (خاکی، ۱۳۹۱).

تشخیص

در لغت معنایی قریب و نزدیک به تمییز دارد؛ اما در اصطلاح فلسفی به معنای «امتناع صدق بر کثیرین» می‌باشد. هر گاه ماهیت به گونه‌ای باشد که صدق اش بر کثیرین ممتنع باشد، گفته می‌شود: آن ماهیت متشخص است. البته مقصود امتناع صدق بر کثیرین به نحو سلب تحصیلی است نه به نحو ایجاب عدولی. به عبارت دیگر: متشخص به چیزی گفته می‌شود که بر چند شیئی صدق نکند، خواه اساساً قابل صدق و انطباق بر چیزی نباشد، حتی بر یک شیئی؛ و یا آنکه صدق و انطباق داشته باشد، اما فقط بر یک فرد. در واقع مقصود از متشخص بودن یک ماهیت، آن است که ماهیت به گونه‌ای باشد که امکان اشتراک دو یا چند چیز در آن وجود نداشته باشد: «کون الشیئی بحیث یمتنع الاشتراک فیه». ماهیت مخلوطه، یعنی ماهیت به شرط کلیه عوارض و لواحق اش، یک امر متشخص است. مثلاً انسان به شرط خصوصیات زید، که در واقع همان زید است و تنها بر او منطبق می‌گردد، یک ماهیت متشخص است و همچنین انسان به شرط خصوصیات عمرو، یا بکر (طباطبائی، ۱۳۸۰).

علت طرح تشخیص فیلسوفان مسیحی در قرون وسطی

در قرون وسطی نیز برخی از فیلسوفان مسیحی به منظور حل یکی از مهمترین مسائل کلامی یعنی ناسازگاری نظریه‌ی تثلیث با عقیده به یگانگی خداوند، اصل تشخیص و بحث درباره آن را مطرح کردند. در میان ایشان بوئتیوس علاوه بر این که در رساله در باب تثلیث برای حل شبهه مذکور به مبحث تشخیص و اصل و منشأ آن پرداخته، در شروچی که بر برخی از آثار ارسطو و نیز دو تفسیری که بر ایساغوجی فروریوس نگاشته است به بررسی و دقت نظر در این باب مبادرت کرده است (ایلخانی، ۱۳۷۵).

منشأ تشخیص از دیدگاه فلاسفه اسلامی

در فلسفه اسلامی بحث درباره تشخیص از مباحث امور عامه فلسفه (الاهیات به معنی اعم) است که معمولاً در بخش مربوط به احکام ماهیت از آن سخن به میان آمده است.

۱. تشخیص از دیدگاه ابن سینا

هر آینه حیوان را فی‌نفسه معنایی است خواه موجود در عیان باشد و یا متصور در نفس باشد و این معنا فی‌نفسه عام و یا خاص نیست زیرا اگر حیوان فی‌نفسه از آن حیث که حیوان است عام باشد لازم است هیچ حیوانی شخص نباشد و بلکه هر حیوانی عام باشد و چنانچه حیوانی فی‌نفسه حیوان شخصی باشد نمی‌توانست به غیر از یک شخص باشد و این شخص مقتضی حیوانیت بود و در این صورت شخص دیگری نمی‌توانست حیوان باشد؛ اما حیوان فی‌نفسه شیئی است که در ذهن، حیوان

تصور می‌شود و بر حسب این تصور غیر از حیوان چیز دیگری نمی‌تواند باشد و چنانچه همراه با آن عام یا خاص تصور شود و مانند اینها، پس با آنها معانی دیگری تصور شده است زاید بر حیوان که عارض می‌شود بر حیوانیت، پس همان حیوانیت شخص مورد اشاره نمی‌شود که سپس در کثرت آن شک کنیم و نیز نمی‌دانیم که آیا حیوانیت محتاج به موضوع است مگر آنکه در صنعت فلسفه اولی بر آن برهانی اقامه شود به طوری که قومی این امور را جواهر قرار دادند، پس نسبت عرض به این حیوانیت مثل نسبت موجود است به ماهیات ده‌گانه از آن حیث که داخل در ماهیت آنها نیست و همان‌طور که موجود مقوم آن ماهیات ده‌گانه نیست همان‌طور عرضیت نیز مقوم ماهیات نه‌گانه نیست و لذا عرض در حد شیء واقع نمی‌شود (ابن سینا، ۱۳۶۲). بنابراین عرض بودن برای حیوانیت مثل موجود بودن برای مقولات است زیرا موجود مقوم هویت مقولات نیست همان‌طور که عرض بودن مقوم ذات اعراض نیست و به تعبیر فلسفی «حمل العرض علی الأعراض عرضی» یعنی عرض خودش مقوله‌ای مجزا از مصادیقش نیست که جنس باشد برای همه اعراض. ابن سینا طبیعت حیوان را از منظر حمل منطقی تحلیل کرد و نتیجه گرفت «حیوان» فی‌نفسه مجرد از کلیت و جزئیت و وحدت و کثرت است و نسبت به وجود خارجی و ذهنی لاقضاء است (طالب زاده، ۱۳۹۰).

ابن سینا نیز وضع، زمان و این را سبب تشخیص دانسته است، به نظر او سبب تشخیص عرض لازم وجود شیء است نه ماهیت یا عرض لازم ماهیت، چون اینها امور مشترک‌اند، پس شیء به عرض خارج از ذات که بر آن عارض می‌گردد تشخیص می‌یابد و عرض خارج نیز نباید از آن قسم که متبدل می‌شود باشد، زیرا با تبدل آن تشخیص شیء نیز متبدل می‌شود (در این صورت لازم می‌آید که شیء، خودش نباشد. ابن سینا تشخیص موجودی را که ماهیت آن عین وجود آن است (یعنی خدا) به سبب ماهیت و ذاتش می‌داند و در مجردات به سبب لازم ذات آنها. همچنین در ادامه می‌گوید تشخیص شیء به سبب عارضی است که در اول وجود یا بعد از وجود بر شیء عارض می‌گردد (ابن سینا، ۱۳۷۹).

۲. تشخیص از دیدگاه صدرالمتألهین

در فلسفه صدرالمتألهین مسئله تشخیص به عنوان یک مسئله متافیزیکی مطرح گردیده است. او مسئله تشخیص را چنین مطرح می‌کند: یک ماهیت کلی، مانند ماهیت انسان، تصور آن بخودی خود مانع از صدق بر امور متعدد نیست. اما تصور افراد آن، مانند زید و عمرو، مانع از صدق بر امور متعدد است. پس در هر فرد از افراد یک نوع امر علاوه ای موجود است که آن را اشتراک ناپذیر و تصور آن را بر امور کثیره صدق ناپذیر می‌کند. در اینجا مسئله این است که سبب این اشتراک ناپذیری و صدق ناپذیری تصور آن بر امور کثیره چیست؟ یک پاسخ ممکن برای این مسئله می‌تواند این باشد: اشتراک ناپذیری شیء همانا به سبب عوارض مشخصه آن است. اما صدرالمتألهین این پاسخ را نمی‌پذیرد و جواب دیگری دارد. پاسخ او در کتاب اسفار بدین عبارت بیان شده است. و الحق ان تشخیص الشیء، بمعنی کونه ممتنع الشریه فیه بحسب نفس تصور انما یکون بامر زائد علی الماهیه مانع بحسب ذاته من تصور الإشتراك فیه، فالمشخص للشیء بمعنی ما به یصیر ممتنع الإشتراك فیه لایکون بالحقیقه الا نفس وجود ذلک الشیء كما ذهب الیه المعلم الثانی. فإن کل وجود متشخص بنفس ذاته و اذا قطع النظر عن نحو الوجود الخاص للشیء فالعقل لایابی عن تجویز الإشتراك فیه و ان ضم الیه ألف مخصص (صدرالدین شیرازی، ۱۳۵۵). صدرالمتألهین در عبارات فوق ابتدا معنای کلمه تشخیص را چنانکه او در این مبحث بکار برده است توضیح می‌دهد، و سپس نظر خود را مطرح می‌کند. معنای تشخیص همان است که قبلاً توضیح داده شد. در اینجا مفهوم مصدری و معنای عام ذهنی این کلمه منظور نیست، بلکه منظور از تشخیص آن چیزی است که به موجب آن شیء حمل ناپذیر و تصور آن صدق ناپذیر بر افراد متعدد می‌شود. پاسخ صدرالمتألهین چنین است که تشخیص شیء یعنی آنچه ماهیتی را غیرقابل اشتراک و تصور آن را حمل ناپذیر می‌کند امری غیر از نفس ماهیت شیء است، و چیزی جز وجود شیء نیست.

۳. تشخیص از دیدگاه فارابی

عبارات فارابی درباره منشأ تشخیص بر دو گونه است. بنا بر عبارتی وی علت تشخیص را صفات و اعراض خاص (غیرمشترک) شیء دانسته است که عبارت‌اند از وضع، زمان و مکان و در جای دیگر تشخیص شیء را به وجود خاص آن دانسته و گفته است که هویت، عینیت، وحدت، تشخیص و وجود منفرد شیء همگی یک چیز است که در آن با غیرش مشترک نیست (فارابی، ۱۳۷۱).

۴. تشخیص از دیدگاه علامه طباطبائی

علامه طباطبائی نیز در باب تشخیص، رأی ملاصدرا را پذیرفته است و درباره اقوال دیگران معتقد است که آن‌ها نیز خالی از حقیقت نیستند جز این که در همه آن‌ها تشخیص به سبب بعید نسبت داده شده است در حالی که سبب قریب تشخیص که در اصل باید تشخیص را به آن نسبت داد وجود شیء است. زیرا وجود عینی خاص هر چیز ذاتاً اشتراک را ممتنع می‌کند و چون خود وجود بالذات متشخص است، هر ماهیتی به سبب آن تشخیص می‌یابد (طباطبائی، ۱۳۷۵: ۹۸).

۵. تشخیص از دیدگاه دونز اسکوتوس

دونز اسکوتوس که فیلسوف متأخر قرون وسطی است با الهام از ابن‌سینا می‌کوشد تا واقعیت خارجی متشخص را به نحو قابل قبولی تبیین کند و در این مسیر از تشکیک وحدت به شیوه خاص خود بهره می‌جوید ولی تبیین او به این جا می‌انجامد که وجود مفهومی اعتباری شود که از تمامیت ماهیت در ظرف ثبوت خبر می‌دهد و شأنی برای وجود غیر از سایه ماهیت باقی نمی‌ماند. وجود حالت بالفعل و تمامیت یافته ماهیت است، ماهیت هر چه باشد وجود هم همانطور است، تعینات وجود چیزی غیر از تعینات ماهیت نیست زیرا وجود وجهی از ماهیت است پس وقتی ماهیتی مثل فرس متعین شد و تشخیص یافت وجودی متمایز از آن تعین ندارد. اسکوتوس بر فرس ابن‌سینا سوار شد و مسیر اصالت ماهیت را هموار کرد و از نتایج شگرف آن امکان عقلی مذهب‌ان عصر جدید بود که بحث از آن مجالی دیگر می‌طلبد (طالب‌زاده، ۱۳۹۰).

ویژگی‌های تشخیص

ویژگی اصلی تشخیص از نظر فروریوس

فروریوس، گرچه درباره تشخیص به اختصاص بحث نکرده، اما در ضمن مباحث دیگر بدان پرداخته است. بنا بر نظر وی، ویژگی اصلی تشخیص، عدم حمل بر موضوعات متعدد است و فرد یا شخص آن است که بر یک چیز حمل شود، مانند سقراط، این انسان، آن انسان. بنابراین عدم حمل بر غیر به معنی تشخیص و داشتن ویژگیهای منحصر به فرد است؛ و منشأ و اصل تشخیص، مجموعه‌ای از ویژگیهای منحصر به همان فرد است (ایلخانی، ۱۳۷۵).

ویژگی‌های سلبی تشخیص از نظر بوئیوس

وی برای تشخیص سه ویژگی سلبی در نظر گرفته است:

۱. عدم تقسیم، بدین معنی که افراد و اشخاص به انواع یا اجزای دیگر قابل تقسیم نیستند، برای مثال سقراط را نمی‌توان به افراد دیگری تقسیم کرد.

۲. عدم حمل، یعنی این که هر فردی با ویژگی‌هایی که منحصر و مختص به اوست بر غیر او حمل نمی‌شود.

۳. عدم انتقال، بدین معنی که ماهیت هر فرد به گونه‌ای است که خصوصیات آن تنها در همان فرد وجود دارد و قابل انتقال به غیر او نیست.

به نظر بوئیوس، اعراض، بویژه مکان هر چیز، سبب تشخیص اوست، در موجودات غیرمادی که مجرد از ماده و اعراض مادی اند، نشانه و عامل تشخیص، خصوصیتی از قبیل فکر و وحدت است که ویژگی‌های ذکر شده تشخیص را دارند (ایلخانی، ۱۳۷۵).

قاعده تشخیص در متون فلسفی و کلامی

در متون فلسفی و کلامی قاعده ای درباره تشخیص مبنی بر مساوقت وجود و تشخیص بدین عبارت بیان شده که «الشیء ما لم یتشخص لم یوجد» یعنی شیء مادام که تشخیص نداشته باشد موجود نمی‌شود و آنچه در خارج موجود است متشخص است (ابراهیمی دینانی، ۱۳۶۶).

۱. در مبحث معاد

همچنین شایسته ذکر است که ملاصدرا در بررسی و تحقیق خود در مبحث معاد از بحث تشخیص استفاده کرده است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۰).

ملاصدرا می‌کوشد تا معاد جسمانی را که در قرآن آمده است، به کمک هفت مقدمه اثبات کند:

۱. تحقق و تحصل هر ماهیت ترکیبی تنها به فصل آخر یا صورت آن است.
۲. موضوع حرکت کمی، همان شخص انسانی متقوم از نفس معین همراه با ماده مبهمه است، که کمیت آن همواره در حال دگرگونی است.
۳. تشخیص هر چیز، چه مادی باشد و چه مجرد، به وجود خاص آن است.
۴. وحدت شخصی همواره بر یک سیاق نیست و وحدت هر چیزی به حسب همان است.
۵. همان طور که فاعل می‌تواند در قابل شکلی ایجاد کند، می‌تواند بدون ماده قابل نیز شکلی ایجاد نماید.
۶. خداوند نفس را شبیه خود آفریده و به آن قدرتی داده است که می‌تواند آنچه را بخواهد بیافریند.
۷. ماده ای که در تحقق اشیاء مورد نیاز است، جز امکان تحقق و قوه صرف نیست. منشأ امکان نیز نقص وجود است (پویان، ۱۳۸۸).

ملاصدرا همان مسیری را که در «مبدأ و معاد» پیموده است با تفصیل بیشتر در «اسفار» می‌پیماید و برای اثبات معاد جسمانی مورد نظر خود یازده اصل فلسفی را تأسیس می‌کند. این یازده اصل، پس از کاستن سه اصل مشترک که در هفت مقدمه پیشین نیز آمده بود، عبارتند از:

۱. وجود در هر چیز اصل و ماهیت تابع آن است.
۲. طبیعت وجود فی نفسه شدت و ضعف می‌پذیرد.
۳. وجود، حرکت اشتدادی را می‌پذیرد.
۴. هویت و تشخیص بدن به نفس آن است نه به جرمش.
۵. قوه خیالی جوهری است مجرد، نه قائم به بدن.
۶. صور خیالی و ادراکی قائم به نفس هستند.
۷. ایجاد صورت های مقداری همواره نیاز ماده نیست.
۸. نفس انسانی شامل عوالم سه گانه است.

ملاصدرا از این اصول به همان نتیجه ای می‌رسد که در نقل قول او از «مبدأ و معاد» آورده شد (شیرازی، ۱۳۵۵).

ملاصدرا پس از استنتاج از اصول هفت گانه خود و اثبات معاد جسمانی، به پاسخ شبهه آکل و ماکول، می‌پردازد و می‌گوید تشخیص هر فرد به نفس اوست، نه بدن دنیایی وی. بنابراین وجود ماده مبهمه کفایت می‌کند و همان طور که بدن شخص در طول زندگی عوض می‌شود و این دگرگونی در تشخیص او اثری ندارد، در آخرت نیز همین طور است (ابن سینا، ۱۳۶۳).

۲. اثبات توحید خاصی و توحید اخص الخواصی

میرزا مهدی آشتیانی نیز وحدت شخصی عالم و بالجمله اثبات توحید خاصی، بلکه توحید اخص الخواصی را متوقف و متفرع بر تشخیص به سبب وجود دانسته است (آشتیانی، ۱۳۷۲).

ملاک تشخیص ماهیت چیست؟

طبعاً بسیاری پاسخ خواهند داد که آنچه موجب اتصاف ماهیت به جزئیت و تشخیص می‌شود همان اختلاط با عوارض مشخصه است که لازمه‌ی ماهیت موجود در خارج می‌باشد چنانکه آنچه موجب اتصاف ماهیت به کلیت می‌شود خالی بودن آن از این عوارض است که لازمه‌ی ماهیت موجود در ذهن می‌باشد. و لازمه‌ی این پاسخ آن است که اگر موجود خارجی فرضاً خالی از عوارض می‌شد متصف به کلیت می‌گردید و همچنین اگر ماهیت ذهنی، مقرون به عوارض می‌شد متصف به جزئیت می‌گردید. اما این پاسخ چنانکه ملاحظه می‌شود به هیچوجه قانع کننده نیست زیرا این سؤال در باره‌ی ماهیت هر یک از عوارض هم تکرار می‌شود که چه امری موجب جزئیت و تشخیص آنها شده تا ماهیت معروض هم در سایه‌ی تشخیص آنها مشخص و متعین گردد؟ افزون بر این، لازمه‌ی این پاسخ که اگر ماهیت ذهنی هم مقرون به عوارض شود جزئی می‌گردد و اگر ماهیت خارجی، برهنه از عوارض شود کلی می‌گردد، قابل قبول نیست زیرا کلیت مفهوم عقلی که همان قابلیت انطباق آن بر مصادیق متعدّد و مراتب آن برای افراد بی‌شمار است چیزی نیست که با اقتران به عوارض، سلب گردد. نیز موجود خارجی به گونه‌ای نیست که اگر خالی از عوارض، فرض شود قابلیت صدق بر افراد بی‌شمار را پیدا کند. چنانکه کسانی که وجود مجردات را خالی از عوارض می‌دانند نمی‌توانند قائل به کلیت آنها شوند زیرا ویژگی حکایت از افراد بی‌شمار در آنها یافت نمی‌شود. از این روی، بعضی از فلاسفه در صدد برآمده‌اند که ملاک تشخیص ماهیت را در چیزهای دیگری مانند ماده و زمان و مکان جستجو کنند. ولی روشن است که این تشبّهات هم سودی نمی‌بخشد و بر همه‌ی آنها این اشکال وارد است که ملاک تشخیص ماهیت ماده یا زمان و مکان چیست تا اقتران به آن، موجب تشخیص ماهیت دیگری شود؟ حاصل آنکه: ضمیمه کردن هزاران ماهیت کلی و فاقد تشخیص به ماهیت کلی و نامتشخص دیگر، موجب تشخیص آن نمی‌شود خواه ماهیات جوهری باشند و خواه ماهیات عرضی. برای نخستین بار فارابی فیلسوف بزرگ اسلامی راه حلّ صحیحی برای مسئله‌ی ملاک تشخیص ماهیت، ارائه داد، و حاصل آن این است که تشخیص، لازمه‌ی ذاتی وجود است و ماهیت تنها در سایه‌ی وجود، تعیین می‌یابد. یعنی هیچ ماهیتی از آن جهت که مفهومی است کلی و قابل صدق بر افراد و مصادیق متعدّد، هیچگاه تشخیص و تعیین نمی‌یابد هر چند به وسیله‌ی اضافه کردن دهها قید، منحصر در فرد شود زیرا بالأخره عقل محال نمی‌داند که همان مفهوم مقید، بر افراد متعدّد مفروضی صدق کند گرچه در خارج، بیش از یک فرد نداشته باشد. پس ملاک تشخیص را نمی‌توان در انضمام و اقتران ماهیات دیگر جستجو کرد. بلکه این وجود عینی است که ذاتاً قابلیت صدق بر موجود دیگری را ندارد حتی اگر یک موجود شخصی دیگری باشد. و اساساً صدق و حمل و مفاهیمی از این قبیل از ویژگیهای مفاهیم می‌باشند.

نتیجه آنکه وجود است که ذاتاً متشخص است و هر ماهیتی متصف به جزئیت و تشخیص گردد تنها در سایه‌ی اتحادی است که با وجود برای آن، لحاظ می‌شود. (مصباح یزدی، ۱۳۷۲).

تفاوت تشخیص و تمییز

تمییز در لغت از ماده میز (جدا ساختن چیزی از چیزی) است و به معنای جدا شدن از غیر می‌باشد و در اصطلاح فلسفی مصداق خاصی از انفصال و جدایی مورد نظر است؛ مقصود از "تمییز یک ماهیت از ماهیت دیگر" آن است که این دو ماهیت با هم مغایرت دارند و به وجهی از یکدیگر جدایند که بر هم منطبق نمی‌شود. مثلاً گفته می‌شود: ماهیت خط به واسطه‌ی خصوصیت یک بعدی بودنش از ماهیت سطح و جسم تعلیمی متمایز است و یا به واسطه‌ی قارالذات بودنش از ماهیت زمان متمایز می‌گردد و یا گفته می‌شود: ماهیت انسان به واسطه‌ی فصلش، که ناطق است، از ماهیت اسب متمییز می‌یابد.

دو تفاوت میان اصطلاح تشخیص و تمییز وجود دارد:

۱. تمییز یک وصف اضافی برای ماهیت است؛ اما تشخیص یک وصف نفسی برای آن می‌باشد.

۲. تمییز با کلیت جمع می‌شود برخلاف تشخیص (طباطبائی، ۱۳۸۰).

نتیجه گیری

تشخیص عبارت است از این که هر چیز قطع نظر از جهات مشترکی که ممکن است با چیزهای دیگر داشته باشد، به عنوان یک شخص از غیر خود متمایز، و صدق و انطباق آن بر غیر محال است (جرجانی، ۱۳۷۰). در لغت معنایی قریب و نزدیک به تمیز دارد؛ اما در اصطلاح فلسفی به معنای «امتناع صدق بر کثیرین» می باشد. هر گاه ماهیت به گونه ای باشد که صدق اش بر کثیرین ممتنع باشد، گفته می شود: آن ماهیت متشخص است. فیلسوفان برخی به اجمال و برخی به تفصیل درباره تشخیص و منشأ آن به بحث و بررسی پرداخته اند. در این مقاله برخی از دیدگاه های این صاحب نظران را از قبیل ابن سینا که به نظر او سبب تشخیص عرض لازم وجود شیء است نه ماهیت یا عرض لازم ماهیت، چون اینها امور مشترک اند، پس شیء به عرض خارج از ذات که بر آن عرض می گردد تشخیص می یابد و عرض خارج نیز نباید از آن قسم که متبدل می شود باشد، زیرا با تبدل آن تشخیص شیء نیز متبدل می شود، صدرالمتألهین که در فلسفه وی مسئله تشخیص به عنوان یک مسئله متافیزیکی مطرح گردیده است. او مسئله تشخیص را چنین مطرح می کند: یک ماهیت کلی، مانند ماهیت انسان، تصور آن بخودی خود مانع از صدق بر امور متعدد نیست. اما تصور افراد آن، مانند زید و عمرو، مانع از صدق بر امور متعدد است. پس در هر فرد از افراد یک نوع امر علاوه ای موجود است که آن را اشتراک ناپذیر و تصور آن را بر امور کثیره صدق ناپذیر می کند، فارابی که معاد بود تشخیص بر دو گونه است، بنا بر عبارتی وی علت تشخیص را صفات و اعراض خاص (غیرمشترک) شیء دانسته است که عبارتند از وضع، زمان و مکان و در جای دیگر تشخیص شیء را به وجود خاص آن دانسته و گفته است که هویت، عینیت، وحدت، تشخیص و وجود منفرد شیء همگی یک چیز است که در آن با غیرش مشترک نیست، علامه طباطبائی که نیز در باب تشخیص، رأی ملاصدرا را پذیرفته است و درباره اقوال دیگران معتقد است که آن ها نیز خالی از حقیقت نیستند جز این که در همه آن ها تشخیص به سبب بعید نسبت داده شده است در حالی که سبب قریب تشخیص که در اصل باید تشخیص را به آن نسبت داد وجود شیء است، دونز اسکوتوس نیز با الهام از ابن سینا می کوشد تا واقعیت خارجی متشخص را به نحو قابل قبولی تبیین کند و در این مسیر از تشکیک وحدت به شیوه خاص خود بهره می جوید ولی تبیین او به این جا می انجامد که وجود مفهومی اعتباری شود که از تمامیت ماهیت در ظرف ثبوت خبر می دهد و شأنی برای وجود غیر از سایه ماهیت باقی نمی ماند، در مورد تشخیص بیان کردیم. سپس ویژگی های تشخیص را مورد بررسی قرار دادیم که این ویژگی ها به دو دسته ی ویژگی های اصلی و سلبی تقسیم می شدند. هم چنین قاعده تشخیص را در مبحث معاد و توحید مورد بررسی قرار دادیم. در پایان نیز ملاک تشخیص ماهیت که برای نخستین بار فارابی فیلسوف بزرگ اسلامی راه حل صحیحی برای مسئله ی ملاک تشخیص ماهیت، ارائه داد، و حاصل آن این است که تشخیص، لازمه ی ذاتی وجود است و ماهیت تنها در سایه ی وجود، تعیین می یابد و تفاوت تشخیص و تمیز را نیز بیان کردیم.

منابع

۱. ابن سینا، (۱۳۷۹)، التعليقات، گردآورنده و مصحح، بهمنیار بن مرزبان عبدالرحمن بدوی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۲. ابن سینا، حسین بن عبدالله، (۱۳۶۳)، المبدأ و المعاد، زیر نظر مهدی محقق و اهتمام عبدالله نورانی، تهران: موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران - دانشگاه مک کیل.
۳. ابن سینا، (۱۳۶۲)، منطق شفا، با مقدمه و تصحیح دکتر ابراهیم مدکور، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی.
۴. اژه ای، محمد علی، (۱۳۷۸)، تشخیص در فلسفه صدرالمتألهین، مجله: نامه فرهنگ، شماره ۳۱، صص ۸۷-۷۶.
۵. آشتیانی، مهدی، (۱۳۶۷)، تعلیقه بر شرح منظومه حکمت سبزواری، تهران: چاپ عبدالجواد فلاطوری و مهدی محقق.

۶. اکبریان، رضا و حسنی، حمید. (۱۳۹۲). نقد مبنای مابعد الطبیعی خودگرایی اخلاقی بر مبنای تشخیص از نگاه صدرا، پژوهش های هستی شناختی، سال دوم، شماره ۴، صص ۱۹-۴۲.
۷. ایلیخانی، محمد. (۱۳۷۵). اصل فردیت و نظریه کلیات در آثار بوئیوس، نامه فرهنگ، سال ۶، شماره ۲۲، صص ۱۱۰-۱۲۳.
۸. پویان، مرتضی. (۱۳۸۸). معاد جسمانی در حکمت متعالیه، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۹. جرجانی، علی بن محمد. (۱۳۷۰). کتاب التعریفات، تهران: ناصر خسرو، ج ۱.
۱۰. حافظ نیا، محمد رضا. (۱۳۹۱). مقدمه ای بر روش تحقیق در علوم انسانی، تهران: سمت، چاپ ۱۸.
۱۱. خاکی، غلامرضا. (۱۳۹۱). روش تحقیق در مدیریت، تهران: فوژان، چاپ اول.
۱۲. درایتی، مجتبی. (۱۳۹۴). ملاک تشخیص در فلسفه ی ارسطو: صورت یا ماده؟، حکمت و فلسفه، شماره ۴۱، صص ۸۶-۶۹.
۱۳. ذهبی، سیدعباس. (۱۳۹۲). مسئله تشخیص از منظر خواجه طوسی و ملاصدرا ی شیرازی، حکمت معاصر، شماره ۲، صص ۱۰۰-۸۱.
۱۴. ژیلسون، اتین. (۱۳۸۵). هستی در اندیشه فیلسوفان، ترجمه سید حمید طالبزاده، تهران: انتشارات حکمت.
۱۵. صدرالدین شیرازی، محمدابن ابراهیم. (۱۳۵۵). الاسفار الاربعه، قم: مکتبه المصطفوی.
۱۶. صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم. (۱۳۶۰). الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه، با حواشی ملاحادی سبزواری، تهران: چاپ جلال الدین آشتیانی، چاپ افست.
۱۷. طالبزاده، سید حمید. (۱۳۹۰). دونز اسکوتوس و مسأله تشخیص، نشریه فلسفه، دوره ۳۹، شماره ۱، صص ۲۲-۵.
۱۸. طباطبائی، محمدحسین. (۱۳۷۵). نهاییه الحکمه، قم: چاپ عباس علی زارعی سبزواری.
۱۹. طباطبائی، محمدحسین. (۱۳۸۰). ترجمه و شرح بدایه الحکمه، ترجمه علی شیروانی، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۲۰. فارابی، محمدبن محمد. (۱۳۷۱). التعليقات، به ضمیمه کتاب التنبیه علی سبیل السعاده، تهران: چاپ جعفر آل یاسین.
۲۱. لاهیجی، ملاعبدالرزاق. (۱۳۷۲). شوارق الالهام فی شرح تجرید الکلام، اصفهان: انتشارات مهدوی.
۲۲. مصباح یزدی، محمدتقی. (۱۳۷۲). آموزش فلسفه، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
۲۳. Garcia, J., Suarez. ۱۹۸۲. *on Individuation*, Milwaukee: Marquette University Press.
۲۴. Gracia, Jorge J.E. ۱۹۹۴. *Individuation in Scholasticism: The in the Later Middle Ages and the Counter Reformation*, Albany. State University of New York Press.